

Editor's Note:

The Subjection of Public Power to Law and Its Role in the Legitimacy of the Legal Order



**Mohammad Jafar
Habibzadeh**

Professor, Faculty of Law, Tarbiat Modares
University, Tehran, Iran
habibzam@modares.ac.ir



Abstract

The rule of law rests upon a proposition at once elementary and demanding: those who exercise public power must themselves be subject to the law. This editorial examines that proposition as a condition of legal and political legitimacy, distinguishing the rule of law from rule by law, under which law functions primarily as an instrument of governmental power rather than as a constraint upon it. Drawing on the accounts of A. V. Dicey, Lon L. Fuller, Joseph Raz, and Brian Tamanaha, it argues that governmental fidelity to law cannot be reduced to formal compliance with legal rules. It also requires public authorities to recognise law as a genuine source of reasons governing the exercise of power and to reject arbitrariness in both decision-making and enforcement.

On this account, the subjection of rulers to law is not an optional virtue of good government but an inherent responsibility of any legal order claiming legitimate authority over its subjects.

Journal of Research and
Development in Criminal Law and
Criminology

Iranian Law and Legal Research
Institute

Vol. 3 | No. 5 | Spring and
Summer 2026
(Editor's Note)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2026.738760738760

The argument assumes particular significance in criminal law, where the principle of legality provides one of the clearest institutional expressions of the rule of law by constraining the State's punitive power. Yet the inevitable indeterminacy of legal language and the corresponding need for judicial discretion reveal a persistent tension between legal certainty and the demands of justice in individual cases. The central challenge, therefore, is not to eliminate discretion, but to subject its exercise to sufficiently transparent and principled legal standards. Where public power ceases to regard itself as bound by law, the consequences extend beyond individual instances of illegality: the legitimacy of the legal order, public confidence in its authority, and ultimately its capacity to secure social order are themselves placed at risk.



یادداشت سردبیر: تابعیت حاکمان از قانون و نقش آن در مشروعیت نظام حقوقی

استاد دانشکده حقوق دانشگاه تربیت مدرس، تهران،
ایران
habibzam@modares.ac.ir

محمدجعفر حبیب‌زاده



دوفصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و

جرم‌شناسی

پژوهشکده حقوق و قانون ایران

دوره ۳ | شماره ۵ | بهار و تابستان ۱۴۰۵
(یادداشت سردبیر)

www.jclc.illrc.ac.ir

DOI:

10.22034/jclc.2026.738760738760

مقدمه

در نظام‌های حقوقی معاصر، تابعیت حاکمان از قانون، شرط بنیادین مشروعیت و مقبولیت نظام است. قبل از این در مورد سنجه کارآمدی حکومت قانون در نظام حقوقی ایران (حبیب‌زاده و همکار، ۱۴۰۴) و نیز تمایز «حکومت قانون» و «حکومت با قانون» سخن گفته‌ایم. (حبیب‌زاده، ۱۴۰۴) در این جا به بررسی اصل "حکومت قانون" و لزوم تبعیت حاکمان از قانون در یک نظام حقوقی سازمان‌یافته خواهیم پرداخت. مطالعه دیدگاه‌های اندیشمندانی چون لئون فولر، آلبرت ون دایسی و برایان تاماناها، نشان می‌دهد که تابعیت حاکمان از قانون صرفاً یک الزام صوری و شکلی نیست، بلکه مستلزم اتخاذ راهبردی اساسی و جدی توسط حاکمان است که در نتیجه آن، قانون به‌عنوان منبع دلائل الزام‌آور برای اقدامات حکومتی محسوب شود و حاکمان قبل از تابعان، به رعایت قانون پای‌بند باشند.

از نظر نگارنده تبعیت حاکمان از قانون، نه یک انتخاب، بلکه وظیفه‌ای ذاتی برای هر حکومتی است که مدعی قانون‌مداری و در نتیجه مشروعیت و مقبولیت حکومت است. بدون حکومت قانون، نه تنها مشروعیت، بلکه مقبولیت مردمی حکومت زائل خواهد شد به نحوی که احیای آن غیر ممکن یا لاقابل‌دشواری و زمان‌بر خواهد بود.

۱. قانون عامل محدودکننده قدرت خودسرانه

حکومت قانون، به‌عنوان برجسته‌ترین آرمان سیاسی دنیای مدرن، همواره کانون توجه اندیشمندان حقوق و سیاست بوده است. این مفهوم نه تنها یک سازکار شکلی برای اداره جامعه، بلکه معیاری برای سنجش مشروعیت و مقبولیت نظام‌های حقوقی به‌شمار می‌رود.

تمایز میان «حکومت قانون»^۱ و «حکومت با قانون»^۲، نقطه عزیمت فهم تابعیت حاکمان از قانون است. این تمایز علاوه انعکاس در ادبیات فلسفه حقوق معاصر، به‌ویژه آثار «آلبرت ون دایسی»^۳، از نظریه‌پردازان کلاسیک حقوق عمومی، «جوزف راز»^۴، فیلسوف برحسته حقوق و «برایان تاماناها»^۵، استاد حقوق دانشگاه سنت‌جانز [واقع در کوینز ایالت نیویورک] و «لئون فولر»^۶ فیلسوف حقوقی آمریکایی که نظریه حقوق طبیعی سکولار را مطرح کرد؛ در اسناد و ادبیات سازمان ملل نیز مورد تأکید قرار گرفته است. از جمله در سند سازمان ملل متحد که در نشریه رسمی (UN Chronicle) منتشر شده، تمایز میان «حکومت قانون» از «حکومت با قانون» این‌گونه تبیین شده است: «هنگام بررسی پیوند حکومت قانون و دموکراسی، باید میان «حکومت با قانون» که در آن قانون ابزاری در اختیار حکومت است و حکومت فراتر از قانون شناخته می‌شود و «حکومت قانون» که بر اساس آن همه افراد جامعه، از جمله حکومت، ملزم به رعایت قانون هستند، تمایز قائل شد». (United Nations, 2012) به این معنا که در نظام‌های مبتنی بر حکومت با قانون، قانون صرفاً ابزاری برای کنترل شهروندان است، در حالی که در نظام‌های مبتنی بر حکومت قانون، خود حاکمان نیز در چارچوب قانون محدود می‌شوند.

جوزف راز، حاکمیت قانون را "فضیلتی" می‌داند که نظام حقوقی ممکن است دارای آن باشد یا نباشد.^۷ از نظر وی حکومت قانون مستلزم آن است که اقدامات دولت به روشنی

1. Rule of Law

2. Rule by Law

3. Albert Venn Dicey

آلبرت ون دایسی (۱۸۳۵-۱۹۲۲) که معمولاً به عنوان A. V. Dicey از او یاد می‌شود حقوقدان و نظریه پرداز مشروطه انگلیسی بود.

4. Joseph Raz

5. Brian Tamanaha

برایان ز. تاماناها استاد حقوق دانشکده حقوق دانشگاه واشنگتن است. از جمله کتاب‌های او می‌توان به «درباره حکومت قانون و قانون به عنوان وسیله‌ای برای رسیدن به یک هدف» اشاره کرد.

6. Lon Luvois Fuller

7. Raz, Joseph (2019), "The Law's Own Virtue, Oxford Journal of Legal Studies, Vol. 39, No. 1, pp. 1-15.

DOI: 10.1093/ojls/gqy041.

برای خدمت به منافع حکومت‌شوندگان، چنان‌که در قانون و تفسیر و اجرای اخلاقی صحیح آن بیان شده است، صورت‌پذیرد^۱ و دولت خودسر، دولتی است که نسبت به دلایل درست استفاده از قدرت بی‌اعتنا باشد و از قصد عمل بر اساس قانون غافل گردد.^۲ بر اساس این دیدگاه، محدودیت‌های قانون اساسی بر قدرت که از ویژگی‌های اساسی دموکراسی به شمار می‌رود، مستلزم پای‌بندی به حکومت قانون است و در نتیجه دولت نه به‌عنوان نهادی فراتر از قانون، بلکه به‌عنوان «امین»، حافظ منافع شهروندان باید باشد.

آلبرت ون دایسی، برای حکومت قانون سه مؤلفه اصلی بیان می‌کند: «۱. برتری قانون عادی بر اراده خودسرانه حاکمان [نفی قدرت خودسرانه]؛ ۲. برابری همه [صرف‌نظر از مقام] در برابر قانون؛ ۳. تأمین حقوق شهروندان توسط نظام قضایی مستقل».^۳ وی در تبیین مؤلفه اول، حکومت قانون را به منزله برتری مطلق قانون در پیشگاه نفوذ قدرت خودسرانه می‌داند و خودسری یا داشتن امتیاز ویژه یا اختیار گسترده توسط حکومت را نفی می‌کند^۴ و در تبیین مؤلفه دوم بر «برابری در پیشگاه قانون و دادگاه‌ها» تأکید دارد و در تبیین مؤلفه سوم «هرگونه امتیاز یا معافیت مقامات در اطاعت از قانونی را که بر شهروندان حاکم است، طرد می‌کند».^۵

تابعیت حاکمان از قانون ریشه در اندیشه‌های کلاسیک دارد. سیسرو، خطیب، حقوقدان و فیلسوف نامدار رومی، برتری قانون بر اراده حاکمان را در خطابه‌ای چنین بیان می‌کند: «.... قانون همان پیوندی است که امتیازات ما را در جامعه مدنی تضمین می‌کند؛ قانون، شالوده آزادی و سرچشمه عدالت است. اندیشه و قلب و قضاوت و باور دولت، در بطن قانون نهفته است. دولت بی‌قانون، همچون پیکر آدمی بی‌خرد خواهد بود؛

1. Ibid, p. 2.

2. Ibid, p. 4.

3. Dicey, Albert Venn (1885); Introduction to the Study of the Law of the Constitution, London: Macmillan, First Edition, pp. 183-194.

4. Ibid, p. 188.

5. Ibid, p. 189.

ناتوان از به کار گرفتن اجزایی که حکم عضلات، خون و اندام‌های آن را دارند. کارگزارانی که قانون را اجرا می‌کنند، اعضای هیئت منصفه‌ای که آن را تفسیر می‌کنند و در نهایت، ما همگی بنده قوانین هستیم تا بتوانیم آزاد باشیم».^۱ قرن‌ها بعد، جان لاک^۲ و منتسکیو،^۳ این اندیشه را در نظریه تفکیک قوا و دولت مبتنی بر قانون بسط دادند. با این حال، آنچه حائز اهمیت است، ماهیت هنجاری این آموزه است که در سنت حقوق غربی و دیگر سنت‌ها و حتی از منظر اندیشندان مسلمان، قانون به‌عنوان ابزاری برای "تحدید قدرت مطلقه" و تضمین "برابری در پیشگاه قانون" محسوب می‌شود.

۲- تابعیت حاکمان از قانون بنیان مشروعیت حکومت و مقبولیت آن در عرصه اجتماع است

گفته شد تابعیت حاکمان از قانون، هسته مرکزی اصل حکومت قانون و شرط بنیادین مشروعیت نظام‌های حقوقی در جهان معاصر است. بر اساس اصل حاکمیت قانون، نه تنها شهروندان، بلکه خود حاکمان و کارگزاران حکومتی نیز تابع قانون باید باشند. دایسی در تبیین مؤلفه دوم حکومت قانون، هرگونه ایده معافیت مقامات یا دیگران از وظیفه اطاعت از قانونی که بر دیگر شهروندان حاکم است یا از صلاحیت دادگاه‌های عادی را طرد می‌کند. (Dicey, 1885, p. 189) برایان تاماناها، در پژوهشی در باره حکومت قانون، این اصل را «مهم‌ترین آرمان سیاسی امروز» معرفی می‌کند که با وجود ابهام‌های فراوان درباره چیستی و نحوه کارکرد آن، به‌عنوان معیاری پذیرفته‌شده در سطح جهانی برای مشروعیت حکومت شناخته می‌شود. به نظر وی اتفاق نظر ظاهری در حمایت از «حکومت قانون»، «دست‌آوردی بی‌مانند در تاریخ است. هیچ آرمان سیاسی دیگری تا کنون این‌گونه مورد تایید جهانی قرار نگرفته است. اگر از تردیدهای قابل درک برخی از دولت‌ها در داشتن صداقت در اعلام تعهد به حکومت قانون بگذریم؛ واقعیت این است که مقامات دولتی در سراسر

1. https://www.loebclassics.com/display/marcus_tullius_cicero-pro_cluentio/1927/pb_LCL198.379.xml

2. John Locke

3. Montesquieu

جهان، لااقل در ظاهر، از حکومت قانون دفاع می‌کنند و هیچ‌یک آشکارا و با رویکرد تقابلی، آن را نفی نمی‌کنند. حتی اگر ستایش از حکومت قانون از روی بدبینی یا ریاکاری باشد، صرف تکرار مداوم آن، گواهی قاطع بر این ادعاست که پای‌بندی به حکومت قانون، معیاری پذیرفته‌شده در سطح جهانی برای سنجش مشروعیت و مقبولیت دولت‌هاست. (Tamanaha, 2004, p. 3) او در ادامه تأکید می‌کند با وجود افزایش سریع و چشمگیر بحث «حکومت قانون» به جایگاه یک آرمان جهانی، هنوز این مفهوم مبهم است و در بین رهبران مدافع حکومت قانون، روزنامه‌نگارانی که از این اصطلاح استفاده می‌کنند، مخالفان سیاسی که به نام آن، خطر انتقام‌جویی را به جان می‌خرند و انبوه شهروندانی که در سراسر جهان به آن باور دارند، کمتر کسی توانسته است معنای این مفهوم را به طور دقیق و روشن بیان کند.

برخی بر این باورند که حکومت قانون شامل حمایت از حقوق فردی است و برخی دیگر دموکراسی را بخشی از حکومت قانون می‌دانند.^۱ برخی بر این باورند حکومت قانون ماهیتی صرفاً شکلی دارد و مستلزم آن است که قوانین با عباراتی کلی و روشن تدوین و به شکلی برابر در مورد همگان اعمال گردند. گروهی دیگر معتقدند که حکومت قانون دربرگیرنده «شرایط اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و فرهنگی» است که در پرتو آن‌ها آرمان‌های مشروع و کرامت انسان می‌تواند تحقق یابد.

در مقابل، برخی بر این باورند که دولت‌های اقتدارگرای مدعی پای‌بندی به «حکومت قانون»، آن را به شیوه‌ای سرکوبگرانه تفسیر می‌کنند. از جمله «لی شوگوآنگ»^۲، استاد حقوق چینی می‌گوید: «رهبران چین خواهان حکومت با قانون (*rule by law*)، نه حکومت قانون (*rule of law*) هستند. تفاوت این دو برداشت در این است که در "حکومت قانون"، قانون جایگاه برتری دارد و می‌تواند مانع سوءاستفاده از قدرت باشد؛ اما در "حکومت با قانون"، قانون صرفاً ابزاری در اختیار دولتی است که به شیوه‌ای ظاهراً قانونی اقدام به سرکوب می‌کند»؛ با توجه به این تفاوت فاحش در برداشت‌ها، مفهوم «حکومت قانون» را

1. Ibid.

2. Li Shuguang

می‌توان با مفهوم «خیر» قیاس کرد؛ بدین معنا که همگان آن را تأیید می‌کنند، اما در باره ماهیت و چیستی آن باورهای متضاد دارند». (Tamanaha, 2004)

جوزف راز نیز تصریح می‌کند: «... حاکمیت قانون، فضیلت خاص قانون است». (Raz, 2019, p. 14) بنابراین، تابعیت حاکمان از قانون، نه یک توصیه اخلاقی، بلکه شرط تحقق ذات قانون به‌عنوان یک هنجار اجتماعی معتبر است. راز، با طرح روایتی تازه از «حکومت قانون»، به نقد برخی دیدگاه‌های بدیل می‌پردازد و با تمرکز بر حکومت قانون به معنای پرهیز از حکومت خودسرانه، و تأکید بر رابطه آن با کارکردهای بنیادین دولت، معتقد است حکومت قانون مستلزم آن است که اقدامات دولت، نشان‌دهنده قصد حمایت از منافع شهروندان و پیشبرد آن باشد. بر این اساس حکومت قانون شرط ضروری برای توانایی قانون در برآوردن سایر الزامات اخلاقی به شمار می‌آید و هماهنگی و همکاری را چه در سطح داخلی و چه در عرصه بین‌المللی تسهیل می‌کند. (Raz, 2019, p. 7) وی مفهوم حکومت قانون را این‌گونه صورت‌بندی می‌کند: «دولت‌ها زمانی از حکومت قانون پیروی می‌کنند که بر اساس قانون عمل کنند و قدرت خود را طبق قانون اعمال نمایند».^۱ از نظر راز، دولت خودسر، دولتی است که نسبت به «دلایل درست استفاده از قدرت» بی‌توجه باشد و از «اراده اقدام بر اساس قانون» غافل شود.^۲ این بی‌اعتنایی به دلایل حاکم بر اعمال قدرت، جوهره استبداد و نامشروع بودن نظام حقوقی را به ابزاری برای سرکوب تبدیل می‌کند.

مفهوم «دولت خودسر» در تحلیل راز، تنها به معنای نقض قانون نیست؛ بلکه به معنای «فقدان نگرش مناسب نسبت به دلایلی است که برای اقدامات عمومی اعمال می‌شوند». (Raz, 2019, p. 6) به عبارت دیگر، تابعیت حاکمان از قانون، نه صرفاً اطاعت شکلی از متون قانونی، بلکه اتخاذ نگرشی است که در آن، قانون به‌عنوان منبع دلایل الزام‌آور برای اقدامات حکومتی محسوب می‌شود. نگرشی که شرط اساسی مشروعیت است؛ زیرا مشروعیت دولت بر این مبنا استوار است که بر اساس یک نظام حقوقی ایجاد شده است

1. Ibid, p.5.

2. Ibid, p. 4-5.

و قانون با ارائه دلایلی، دولت ناشی از آن را مقید می‌سازد. (Raz, 2019, p. 7) حکومت قانون از طریق وضع هنجارهای قانونی توسط نمایندگان منتخب مردم، قدرت حاکمان را محدود و مقید به قانون می‌کند و آن‌ها را به اطاعت از قانون وادار می‌کند.

به نظر می‌رسد اجماع جهانی ظاهری دولت‌ها در مورد حکومت قانون ولو غیرصادقانه و از روی اجبار و تبعیت از فضای موجود باشد، ریشه در این فهم عمیق دارد که حکومت قانون نه تنها به معنای اعمال قدرت بر شهروندان، بلکه به معنای اعمال قدرت در چارچوب قوانینی است که خود حاکمان نیز تابع آن‌اند و الا امکان اعمال قدرت توسط آن‌ها بر شهروندان نیز منتفی خواهد شد. حکومت قانون بر ارزش‌های سیاسی^۱ متعددی از جمله آزادی سیاسی^۲، آزادی حقوقی^۳، آزادی فردی^۴ و لزوم رفتار برابر حکومت با شهروندان^۵ استوار است. در صورت عدم رعایت اصل برابری افراد در پیشگاه قانون، اعمال و رفتارهای مشابه ممکن است با احکام متفاوتی مواجه شوند و تصمیم‌گیرندگان به جای قانون، بر اساس اراده شخصی اقدام کنند. به‌رغم پذیرش گسترده اصل حاکمیت قانون در سطح نظری و پذیرش آن در بیشتر نظام‌های حقوقی جهان، تحقق عملی آن با چالش‌های متعددی مواجه است که از جمله می‌توان به «عدم تعین قانون»^۶ اشاره کرد که در اثر آن موقعیت‌هایی پدید می‌آید که نمی‌توان بدون در نظر گرفتن آزادی عمل، تصمیمی درست و متناسب اتخاذ کرد. حتی در نظام‌های حقوقی پیشرفته، قوانین به دلیل کلی بودن و کاربرد در موارد متعدد، از درجه‌ای از ابهام برخوردارند. فولر با طرح داستانی طنزآمیز در باره پادشاهی خیالی به نام رکس که در هشت راه در وضع قوانین شکست می‌خورد، نشان می‌دهد که هر چه نظامی به اصول هشت‌گانه پای‌بندتر باشد، به آرمان قانون نزدیک‌تر خواهد بود. (Fuller, 1964, pp. 33-38)

1. Political Virtues
2. Olitical Liberty
3. Legal Liberty
4. Individual Liberty
5. Equality
6. Indeterminacy

۳. تابعیت از قانون به عنوان نگرش و قصد

نکته محوری در تحلیل راز از حکومت قانون، تأکید بر «نگرش» و «قصد» حاکمان است. او تصریح می‌کند: «هرگونه ناکامی دولت در هدایت‌شدن توسط قانون، نقض حکومت قانون نیست؛ بلکه آنچه اهمیت دارد، پرهیز از بی‌اعتنایی به دلایلی است که باید دولت را هدایت کنند» (Raz, 2019, p. 6). به این معنا که اگر یک مقام رسمی در تبعیت از قانون با اشتباه و ناتوانی مواجه شود، اما به دلایل راهنمای دولت بی‌اعتنا نباشد، حکومت قانون را نقض نکرده است.^۱ این تفکیک ظریف، اهمیت «نیت» و «نگرش» حاکمان را در تابعیت از قانون آشکار می‌سازد. از این منظر، تابعیت حاکمان از قانون به معنای تصدیق نقش ویژه آن‌ها به عنوان «امین» منافع حکومت‌شوندگان است. راز می‌گوید: «حکومت قانون در باره نوع خاصی از مسئولیت سیاسی، یعنی انجام مجموعه‌ای از وظایف در جهت منافع حکومت‌شوندگان است» (Raz, 2019, p. 7). این دیدگاه، دولت را نه به عنوان نهادی فراتر از قانون، بلکه به عنوان نهادی که وظیفه‌ای ویژه در برابر شهروندان دارد، معرفی می‌کند؛ وظیفه‌ای که تنها با تبعیت از قانون قابل تحقق است. بنابراین تابعیت از قانون به معنای تشخیص «مسئولیت‌های ویژه‌ای» است که «تشکیل‌دهنده حکومت قانون» هستند. یعنی تابعیت حاکمان از قانون، صرفاً یک الزام شکلی نیست، بلکه بازتاب‌دهنده نقشی است که دولت باید در جامعه به منصف ظهور برساند؛ نقشی که با اعمال قدرت مطلق و بی‌اعتنا به دلایل قانونی ناسازگار است. در ادبیات معاصر حقوق عمومی نیز بر این نکته تأکید شده است که حاکمیت قانون، علاوه بر تحدید قدرت، مستلزم پاسخگویی صاحبان قدرت و پرهیز از هرگونه اعمال خودسرانه اقتدار عمومی است. (Waldron, 2023)

لئون فولر، در کتاب «اخلاقیات قانون» برای تحقق قانون هشت شرط، شامل «عمومیت» [۱. وجود قواعد، نه تصمیمات موردی]؛ [۲. انتشار قواعد باید به گونه‌ای اعلام شوند که برای عموم قابل دسترسی باشند]؛ [۳. عدم عطف قانون به ماسبق]؛ [۴. وضوح قواعد باید

1. Ibid.

قابل فهم باشند؛^۵ ۵. اجتناب از تناقض؛^۶ ۶. امکان‌پذیری [قواعد نباید فراتر از توان شهروندان باشند]؛^۷ ۷ ثبات [قواعد نباید به گونه‌ای مکرر تغییر کنند که شهروندان نتوانند رفتار خود را بر اساس آن تنظیم کنند؛^۸ ۸. انطباق اقدامات اداری با قواعد اعلام‌شده» را ضروری می‌داند. (Fuller, 1964, pp. 33-39) به‌باور او، این اصول نه صرفاً الزامات شکلی، بلکه «اخلاقیات درونی قانون» هستند که بدون آن‌ها، نظام حقوقی از اعتبار اخلاقی لازم برای الزام‌آوری برخوردار نخواهد بود. (Raz, 2019, p. 42) فولر با طرح داستانی طنزآمیز در باره پادشاهی خیالی به نام "رکس" که در هشت‌راه در وضع قوانین شکست می‌خورد، مدعی است هر چه یک نظام به این اصول پای‌بندتر باشد، به آرمان قانون نزدیک‌تر خواهد بود.^۱ هرچند برخی منتقدان، مانند هرت، بر این باورند که اصول هشت‌گانه فولر صرفاً اصولی برای کارآمدی هستند و نام بردن از آن‌ها به عنوان "اخلاقیات" نادرست است؛ لیکن فولر معتقد است پای‌بندی به این اصول، به قوانین عادلانه‌تر و دوری از قوانین شرورانه منجر می‌شود.^۲ با این حال، حتی در بهترین نظام‌های حقوقی، به‌دلیل ذات زبانی و اجتماعی قانون، وجود ابهام اجتناب‌ناپذیر است و در نتیجه قاضی ناگزیر از اعمال "صلاح‌دید" است که اگر در چارچوب معیارهای شفاف و روش‌های تفسیری معقول اعمال نشود، می‌تواند به خودسری قضایی بینجامد و حاکمیت قانون را تهدید کند. بنابراین، چالش اصلی نه در نفی هرگونه صلاح‌دید، بلکه در تدوین ضوابطی است که آن را مهار و هدایت کند.

1. Ibid.

2. Ibid.

نتیجه‌گیری

ضرورت تابعیت حاکمان از قانون: اصل حاکمیت قانون، برجسته‌ترین آرمان سیاسی جهان مدرن، ایجاب می‌کند که تمامی کنشگران، از جمله حاکمان و کارگزاران حکومتی، در چارچوب قوانین شفاف، با ثبات و قابل پیش‌بینی محدود شوند. همان‌گونه که راز تأکید کرده، تابعیت حاکمان از قانون عبارت است از: اعمال قدرت با قصد آشکار برای خدمت به منافع حکومت‌شوندگان، آن‌گونه که در قانون و تفسیر و اجرای اخلاقی صحیح آن بیان شده است. (Raz, 2019, p. 7) وی تأکید می‌کند حاکمیت قانون نه تنها یک ارزش ابزاری، بلکه فضیلتی ذاتی برای هر نظام حقوقی است که بدون آن، نظام حقوقی از مشروعیت لازم برای الزام‌آوری و هدایت رفتار شهروندان برخوردار نخواهد بود. (Raz, 2019, p. 14)

بنابراین تابعیت حاکمان از قانون، شرط بنیادین مشروعیت نظام حقوقی و تفکیک‌کننده دولت مشروع از دولت خودسر، یعنی دولتی است که نه به دلیل نقض قانون، بلکه به دلیل بی‌اعتنایی به دلایل قانونی حاکم بر اعمال قدرت، فاقد مشروعیت می‌شود. حکومت قانون، در این نگاه، نه صرفاً محدودیتی بر قدرت، بلکه هدایت‌کننده قدرت بر اساس دلایل مشروع حاکم بر اقدامات عمومی است.

این تبعیت، نه یک انتخاب، بلکه وظیفه‌ای ذاتی برای هر دولتی است که ادعای مشروعیت دارد و قصد دارد بر شهروندان حکم براند. از این رو، توصیه به حاکمان برای تبعیت از قانون، توصیه‌ای اخلاقی است که بر اصولی‌ترین خواست حکومت قانون استوار است. این که شهروندان و حاکمان، همگی تابع قوانینی هستند که به‌طور عمومی اعلام شده، به‌طور برابر اجرا می‌شوند و به‌طور مستقل قضاوت می‌گردند. (United Nations, 2012)

حکومت قانون به‌عنوان معیاری پذیرفته‌شده در سطح جهانی برای مشروعیت حکومت، فراتر از هر آرمان سیاسی و اجتماعی دیگر، در دنیای امروز مورد قبول قرار گرفته است. (Tamanaha, 2004, p. 3) این تأیید عمومی، بر این باور و ادراک مشترک استوار است که تبعیت همگان از قانون و پیش از همه، التزام خود حاکمان به قانون، شرطی اساسی برای

تحقق عدالت، آزادی و کرامت انسانی و برقراری صلح و آرامش در جامعه است. بدون تبعیت حاکمان از قانون، نظام حقوقی نه تنها مشروعیت و در نتیجه مقبولیت خود را از دست می‌دهد، بلکه کارآمدی لازم برای هدایت رفتار اجتماعی شهروندان و استقرار نظم عمومی را نیز از کف می‌دهد. در نتیجه اعتماد عمومی به تدریج فرسوده، نظم اجتماعی متزلزل و در نهایت بنیان حکومت و اقتدار خود حاکمان نیز با مخاطره جدی مواجه خواهد شد.

در قلمرو حقوق کیفری، اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، به‌عنوان عینی‌ترین تجلی این فضیلت، با استناد به مبانی نظری آزادی، عدالت، دموکراسی و کارکرد بازدارندگی، چارچوبی دقیق برای تحدید قدرت تنبیهی دولت فراهم می‌آورد. با این حال، به دلیل «عدم تعین قانون» و ابهام ذاتی مفاهیم حقوقی، موقعیت‌هایی پدید می‌آید که در آن‌ها نمی‌توان بدون در نظر گرفتن تشخیص قضایی، تصمیمی درست و متناسب اتخاذ کرد. این چالش، ضرورت تدوین معیارهای شفاف قانونی را به منظور تحقق هرچه بیشتر حاکمیت قانون و تحدید اختیار قضایی، اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. مسئله اساسی این است که چگونه می‌توان هم از شر خودسری قضایی‌رهایی یافت و هم از جمود قانونی که نتواند با پیچیدگی‌های زندگی اجتماعی روبرو شود. پاسخ به این پرسش، نیازمند کاوشی عمیق‌تر در نسبت میان قاعده و استثنا، کلی و جزئی، و قانون و عدالت است که در بخش‌های بعدی این پژوهش پی‌گرفته خواهد شد.

فهرست منابع:

منابع فارسی

۱. حبیب‌زاده، محمدجعفر؛ و همکار (بهار و تابستان ۱۴۰۴)؛ سنجه کارآمدی حکومت قانون در نظام حقوقی ایران، دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره دوم، ش ۳. doi: 10.22034/jclc.2025.2049834.1142
۲. حبیب‌زاده، محمدجعفر (پاییز و زمستان ۱۴۰۴)؛ حکومت قانون یا حکومت با قانون کدام مبنای مبارزه با فساد باشند؟، دو فصلنامه تحقیق و توسعه در حقوق کیفری و جرم‌شناسی، دوره دوم، ش. 10.22034/jclc.2026.735001 Doi:

منابع انگلیسی

1. https://www.loebclassics.com/display/marcus_tullius_cicero-pro_cluentio/1927/pb_LCL198.379.xml
2. Dicey, Albert Venn (1885); Introduction to the Study of the Law of the Constitution, London: Macmillan, First Edition.
3. Fuller, Lon L. (1964), The Morality of Law, New Haven: Yale University Press (Storrs Lectures on Jurisprudence, 1963).
4. Raz, Joseph (2019), "The Law's Own Virtue, Oxford Journal of Legal Studies, Vol. 39, No. 1, DOI: 10.1093/ojls/gqy041
5. Tamanaha, Brian Z.; (2004); On the Rule of Law: History, Politics, Theory, Cambridge University Press.
6. United Nations (2012); "Rule of Law and Democracy: Addressing the Gap Between Policies and Practices", UN Chronicle, Vol. XLIX, No. 4, December 2012. Available at: <https://www.un.org/en/chronicle/article/rule-law-and-democracy-addressing-gap-between-policies-and-practices>
7. Waldron, Jeremy (2023). "The Rule of Law". In The Stanford Encyclopedia of Philosophy (Edward N. Zalta & Uri Nodelman, eds).